

روش لغوی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه

علی اکبر فراتی*

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت مقاله: 86/9/14 - تاریخ پذیرش نهایی: 87/6/24)

چکیده

از آنجا که نهج البلاغه، متنی ادبی در حد اعلای بلاغت است، و از سویی واژه، بن مایه ادبیات به شمار است، ناگزیر، شارح می‌بایست، پیش از هر اقدامی، به تفسیر الفاظ غریب و بیان مفردات آن همت ورزد. ابن ابی الحدید نیز به عنوان بزرگترین و مشهورترین شارح این کتاب ارزشمند و ماندگار، به تفسیر واژگان و بیان الفاظ غریب آن توجه ویژه‌ای مبذول داشته، و اساس شرح خود را بر آن نهاده است. از این رو، در این مقاله، به بررسی روش لغوی شرح ابن ابی الحدید، از میان دو شیوه تقلید و اجتهاد پرداخته شده است. منابع لغوی که شارح، در شرح مفردات بر آن تکیه کرده است، گرچه در آغاز به شیوه تقلید مربوط است، ولی تقلید و نقل صرف را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا در شرح، بیشترین نمود با اجتهاد است. وی مفردات را چونان یک مجتهد منتقد تفسیر کرده است، آراء و نظرات لغوی دیگران را در بوتۀ نقد گذارده، برخی را بر برخی ترجیح می‌دهد، و در اجتهادش به قرآن و حدیث و صرف و نحو و بلاغت و سیاق و فروق اللغه و دیگر موارد از این دست، استناد می‌ورزد. همچنین، اثرپذیری وی از مکتب کلامی‌اش، در شرح واژگان نیز به وضوح دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها شرح نهج البلاغه، روش لغوی، شیوه اجتهادی، شیوه تقلیدی.

طرح مسأله

از کاوش در سیره بزرگان حقیقی تاریخ، برمی‌آید که ایشان با وجود اختلاف حوزه‌های فکریشان، ادیبانی ضعیف یا قوی بوده‌اند؛ یکی تولیدکننده و خلاق است و دیگری اهل

96

ذوقی است به تولید و آفرینش نزدیک. این حقیقت به وضوح در شخصیت علی بن ابی طالب فراهم است؛ او پیشوای ادب بود؛ همانگونه که در جایگاه والای تعلیم و هدایت‌گری پیشوا بود و تاریخ این حقیقت را به وضوح رسانده است و ادبیات آن حضرت، پاک و به دور از تکلف و تصنع است و پس از کلام خدا و رسولش (ص) یکتا و بی رقیب است.

نهج البلاغه در ادب، آیه‌ای روشن است که با بقای روزگار ماندگار است، زیرا کسی که آن کلام بر زبان او جاری شده است، در دل هستی می‌ماند. بی‌شک این ادبیات، نهج است که همگان را - خواسته یا ناخواسته - به سوی آن فراخوانده و آن نتیجه‌فرآوری اندیشه‌ای است که بلاغت و سخنوری را در قریش پایه نهاد، و بیان را در عرب بنیان گذارد.

از آنجا که هر هنری ماده‌ای دارد که از آن ساخته می‌شود، ماده اصلی ادب نیز واژه است. ادیب بیان ادبیش را بر پایه واژه می‌گذارد؛ بنابراین، فهم نیکوی متن ادبی - در هر جایگاهی که باشد - در وهله نخست، در گرو فهم مفردات و واژگان آن است و شارح یک کتاب ادبی در حد اعلای بلاغت، چون نهج البلاغه، باید پیش از هر اقدامی به تفسیر مفردات و تبیین غرایب آن بپردازد؛ ابن ابی الحدید نیز به عنوان بزرگ‌ترین شارح نهج البلاغه، از این مهم غافل نبوده است؛ بلکه شرح خود را بر پایه شرح لغوی نهاده است. از این رو، در بررسی روش ابن ابی الحدید در شرحش بر نهج البلاغه، ابتدا به روش‌شناسی شرح مفردات توسط وی پرداخته شده است. بنابراین، ضروری است که رویکرد او در تبیین واژگان تحلیل و بررسی شود. در این راستا، موضوعات ذیل را به عنوان مقدمه، مطرح می‌کنیم:

- 1- بررسی روزگار علمی و فرهنگی مؤلف 2- بررسی سیره شخصی و علمی و فرهنگی مؤلف 3- بررسی روش وی در تالیفش.

ابن ابی الحدید، سیره و آثار

وی، أبوحامد، عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن الحسین بن أبی الحدید، عز الدین المدائنی المعتزلی، دانشمند، فقیه و نویسنده متبحر و شاعر نیکوسرا و متکلم جدلی است که از فحول علما و نوابغ تاریخ‌نگاران در عصر چهارم عباسی، یعنی روزگار طلابی شکوفایی علم و ادب به شمار می‌رود.

در اوایل ماه ذوالحجّة سال 586 هـ در مدائن دیده به جهان گشود، (الکتبی، 246/1) در همان جا رشد یافت و از اساتید آن سرزمین بهره برد (نک: ابن ابی الحدید، 12/1)، وی تالیفات متعددی در زمینه‌های کلام و ادب و شعر و فقه و اصول دارد که گاه تالیف و گاه شرح و یا نقد و تعریض است؛ مهم‌ترین و برترین و سودمندترین آن تألیفات، همان شرح نهج البلاغة اوست (نک: الحسینی الخطیب، 221/1) در پی حمله هولاکو به بغداد به سال 655 هـ ق، محکوم به اعدام شد، (نک: الکتبی، 246/1) ولی به شفاعت ابن العلقمی وزیر، و میانجی‌گری خواجه نصیرالدین الطوسی، از مرگ رهید. وی پس از مدت کوتاهی در بغداد درگذشت (آصف فکرت، 301/2).

وی مذاهب و نحله‌های کلامی را در زادگاه خود فراگرفت و از آن میان، به مذهب اعتزال گروید. شرح او بر نهج البلاغه، بر این امر دلالت دارد که وی معتزلی معتدلی بوده است؛ گرچه در روزگار حضورش در مداین، گرایشی به شیعه نیز در او دیده می‌شود. او در شرح نهج البلاغه‌اش، به اعتزال خود تصریح دارد؛ چنانکه در چندین جای شرح، بر مواضع کلامی شیعه می‌شود و آن را به باد انتقاد می‌گیرد. حتی سید عبد الزهرا حسینی خطیب، او را از سرسخت‌ترین دشمنان و مخالفان شیعه برشمرده و سخن علامه مرحوم، کاشف الغطا را چنین نقل می‌کند: «نعم المؤلف، لولا عناد المؤلف» و سپس در مقام نتیجه‌گیری می‌گوید: «در عبارت این دانشمند و محقق آگاه، نیک بنگر تا دریابی آن کسانی که ابن ابی الحدید را به شیعه نسبت می‌دهند، بر کرانه بزرگی از خطا راه می‌پیمایند.» (الحسینی الخطیب، 217/1)، افزون بر این، کتاب‌هایی که در ردّ او و نقض نظرات ضد شیعی‌اش نوشته شده، دلیلی بر شیعه نبودن وی است؛ همچون «سلاسل الحدید فی الرد علی ابن ابی الحدید» و «النقد السدید لشرح الخطبة الشقشقية لابن أبی الحدید و...» (الحسینی الخطیب، 218-220/1) و گفته شده: او در اصول معتزلی بود و در فروع شافعی. نیز گفته‌اند: وی مذهبی میان تشیع و تسنن داشت. از مطالبی که گویای اتفاق نظرش با جاحظ است، برمی‌آید که وی معتزلی جاحظی بوده است (آصف فکرت، 300/2).

از مهم‌ترین تالیفاتش، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: شرح نهج البلاغة، الفلک الدائر علی المثل السائر، نظم «فصیح» ثعلب، القصائد السبع العلویات، تعلیقات علی کتاب المحصل و المحصول لفخر الدین الرازی، الاعتبار علی کتاب الذریعة فی أصول الشریعة، الحواشی علی کتاب المفصل در نحو، و کتاب‌هایی از این دست در ادب و کلام و

روش‌های وی در شرح

هم چنانکه هر مؤلفی در تالیف، شیوه و روشی دارد، موسوعه‌نگاران نیز در نوشته خود، روش‌های متعددی را پی می‌گیرند. به نظر می‌رسد کسی در این امر اختلاف نداشته باشد که کتاب ابن ابی الحدید، پیش از آن که شرح یک کتاب خاص باشد، موسوعه و دانش‌نامه‌ای است در موضوعات مختلف و زمینه‌های گوناگون؛ این موضوع، به دو امر باز می‌گردد: نخست شمولیت و جامعیت نهج البلاغه که طبق گفته شارح، علوم و فنون متنوعی را دربردارد و دوم جامع الاطراف بودن ابن ابی الحدید، در علوم اسلامی و غیر اسلامی که شرح کتابی چون نهج البلاغه آن را می‌طلبد. وی در شرح خویش، از منابع مختلف و بسیاری در دانش‌های متعددی چون کلام، ادب، تاریخ و فلک و... بهره برده است. وی مستقیماً از کتاب‌خانه شاهنشاهی بغداد استفاده می‌کرد؛ به گونه‌ای که از نگاهی گذرا بر کتاب، گونه‌گونی زمینه‌هایی که شارح در بیان سخن امام بدان وارد شده است، برمی‌آید. وی در شرح خود بر نهج البلاغه، از روش‌هایی چند بهره برده است که می‌توان به موارد زیر به عنوان مهمترین آنها اشاره کرد: 1- منهج تاریخی 2- منهج کلامی 3- منهج ادبی 4- منهج بلاغی 5- منهج لغوی.

روش لغوی در شرح

برای فهم درست متن ادبی، به ویژه متن نهج البلاغه حضرت امیر(ع)، راهی جز فهم واژگان آن وجود ندارد؛ از این رو که هر عبارتی، از چند کلمه شکل می‌گیرد؛ لذا تفسیر و بیان مفردات، گام نخست تفسیر و شرح متون به شمار می‌رود. از ویژگی‌های روش ابن ابی الحدید نیز همین است که ابتدا به شرح واژگان پرداخته است. لغت و واژه، نزد شارح مدائنی، از اهمیتی برتر نسبت به دیگر روش‌های وی در شرح برخوردار است؛ زیرا نخست به شرح لغوی روی کرده و بحث‌های بعدی را در پی آن آورده است؛ زیرا دیگر مباحث، اعم از کلام، تاریخ، بلاغت و... نیز هر یک، سر در گرو فهم مفردات دارد.

برخی ویژگی‌های شرح لغوی

برخی از ویژگی‌های روش لغوی شرح ابن ابی الحدید را می‌توان به اختصار چنین تشریح کرد: الف: جایگاه شرح لغوی نزد شارح؛ گویی شارح، بیان واژگان را بنیان و سنگ بنای

شرح گذارده؛ از این روست که در بسیاری موارد، پیش از ورود به اصل موضوع مورد بحث، به بیان الفاظ غریب و واژگان مشکل می‌پردازد.

ب: پیش گرفتن اختصار و عدم تکرار؛ بنا بر ادعای خود شارح در ابتدای شرح خطبه آغازین سید رضی (ره)، وی در کتاب خویش، اختصار پیشه کرده است (ابن ابی الحدید، 65/1). به عنوان نمونه، در بیان حکمت 72 می‌گوید: «قد تقدم شرح مثل هذا الكلام» (همان، 46/18)، نیز در قسمتی از شرح خطبه یک، که به نظرش واژه‌ای بی نیاز از تفسیر و تبیین است، می‌گوید: «و باقی الفصل غنی عن التفسیر» (همان، 131/1)، همچنین وقتی در شرح حکمت 229 به الفاظی برمی‌خورد که پیش‌تر توسط سید رضی شرح شده است، می‌گوید: «هذا الفصل قد شرحه الرضی رحمه الله فأغنی عن التعرض بشرحه» (همان، 54/19)، ولی با این همه، گاه برخی از واژگان شرح شده را دوباره شرح می‌دهد؛ تا آنجا که در آغاز شرح کلمات قصار و حکمت‌های امیرالمؤمنین (ع)، برخی از این تکرارهای خود را توجیه کرده، چنین می‌گوید: «و ربّما وقع فيه تکرار لبعض ما تقدم یسیر جداً، و سبب ذلك طول الكتاب و بعد أطرافه عن الذهن وإذا كان الرضی رحمه الله قد سها فکّر فی مواضع کثیرة فی "نهج البلاغة" علی اختصاره کنا نحن فی تکرار یسیر فی کتابنا الطویل أعذر» (همان، 65/18).

ج: تکیه بر منابع لغوی و معاجم و نظرات ادباء و لغت شناسان، بویژه غریب نگاران در شرح مفردات.

د: استناد به قرآن و روایات؛ اعم از حدیث، شعر، امثال عربی، فروق اللغه و ترکیب‌های بلاغی رسیده از سخنوران، نویسندگان، شعرای عرب، اهل زبان و قواعد صرفی و نحوی؛ افزون بر اینکه، اثرپذیری از آرای کلامی خود و عقاید مذهبی و توجه به برخی گویش‌ها و ریشه‌های لغوی نیز در شرح وی جای دارد.

ه: توجه به شأن صدور و سیاق؛ وی به فضایی که سخن در آن ایراد شده و شأن صدور کلام و سیاق داخلی و خارجی کلام، دقت ویژه مصروف داشته است. و: شارح، در شرح مفردات، به نقد آرای لغوی دیگران توجه داشته و به دفاع از واژه مورد استفاده توسط امام و پاسخ به شبهات لغوی و اشکال‌های آن پرداخته است؛ از این رو، نقد لغوی، جلوه و جایگاه ویژه‌ای در شرح وی دارد.

ز: ذکر وجوه مختلف معانی مورد احتمال برای یک واژه به اعتبارات گوناگون.

ج: بسنده نکردن به یک نسخه و بررسی نسخه‌های مختلف و مقابله نسخ متعدد؛ خواه در ضبط متن و تصحیح نسخه اصل و یا در گزینش نسخه کامل‌تر و دقیق‌تر.
ط: شرح و تبیین واژگان ابیات و اشعاری که در شرح می‌آورد.
ی: بیان اثر نهج البلاغه، در ادبیات عرب و اقتباس شعرا و ادبا از نهج البلاغه در کارهای ادبی‌شان.

جایگاه تقلید و اجتهاد، در روش لغوی شارح

ابن ابی الحدید، در شرح مفردات و الفاظ غریب نهج البلاغه از دو روش کلی بهره گرفته است: روش تقلیدی؛ روش اجتهادی؛ گرچه روش غالب وی در شرح، اجتهاد و است نه تقلید؛ زیرا وی ناقد و عالم بوده است. وی آرا و نظرات دیگران را در بوتۀ آزمون و نقد می‌نهد؛ برخی را رد و برخی دیگر را با برهان و دلیل تأیید می‌کند؛ بسط این روش‌ها به طور خاص، به شرح ذیل است:

روش تقلید

منظور از تقلید در علم لغت، «قبول قول بلا دلیل و یقابله الاجتهاد» است؛ یعنی نقل قول دیگران، بدون هرگونه اظهار نظر و پذیرش آن بدون دلیل که اجتهاد در مقابل آن است (بدیع یعقوب، 640/4)، این تعریف، شاید بتواند مقصود ما را برآورد؛ در حقیقت، هر جا شارح، از منابع لغت نقل کند و بدون بررسی و نقد و تعریض کاملاً در معانی واژگان، پیروی کند، در آن مقلد است و این روش تقلیدی است. اما ابن ابی الحدید، در بسیاری موارد، از منابع لغوی یاد کرده است تا نقدی را متوجه آن سازد، چنانکه این امر، در مورد قطب راوندی، ابن سکیت و اصمعی و دیگران که مورد نقد و طعن لغوی وی قرار گرفته‌اند، قابل مشاهده است.

از جمله لغویانی که شارح، در تبیین و شرح مفردات نهج البلاغه، به نظرات آنان استناد ورزیده است، می‌توان به این دانشمندان اشاره کرد: 1- جوهری صاحب «الصاحح». 2- ابن فارس صاحب «المجمل» 3- ابو عبید هروی صاحب «الجمع بین الغریبین» 4- ابو عبیده قاسم بن سلام صاحب «غریب الحدیث» 5- ابن قتیبۀ صاحب «غریب الحدیث» 6- ابن اعرابی 7- شریف رضی 8- اصمعی 9- ابوعلی (فارسی) 10- ابن درید 11- ابن سکیت 12- کسائی 13- ابن کیسان 14- ابو عبیده (معمر بن

مثنی) 15- شیخ ابوالبقاء 16- لیث 17- ابو العباس مبرد 18- ابوالفتح صاحب "دمشقیات" 19- سیبویه 20- فراء 21- ابن درستویه.

با این همه، به هیچ وجه نمی‌توان تصور کرد که بهره‌برداری شارح از این همه منابع گوناگون لغوی و شخصیت‌های لغوی، تماماً تقلیدی بوده، بلکه بسیاری از آنها در بوته نقد قرار گرفته است؛ به بیان دیگر، گاه شارح، از آن منابع نقلی دارد همراه اثبات و تایید و گاه پس از نقل، آن را مورد رد و طعن قرار می‌دهد. چه بسا وی کلام آنان را جز با اظهار نظر خاص لغوی خود، نقل نکرده، خواه موافق کلام باشد و یا مخالف؛ به همین دلیل، مواردی که شارح، بدون توجه به دلایل لغوی تنها ناقل آراء ایشان باشد، بسیار اندک است.

روش اجتهاد

بیشتر آرا و نظرات لغوی شارح، رنگ اجتهادی دارد و اجتهاد، دارای ابزار و وسایلی است که هر که در این ره گام نهد، برای رسیدن به هدف مطلوب، بدان نیازمند است. عواملی وجود دارد که شارح، در بررسی مفردات، از آن اثر پذیرفته است و اثر روشنی در اجتهادات لغوی وی دارد؛ و ما در این بحث، بر این ابزار و عوامل تأثیر گذار و مستنداتی که روش اجتهادی شارح، در شرح لغوی را شکل می‌دهد، تاکید می‌کنیم؛ این عوامل از این قرار است: سیاق و فضای عمومی کلام، تأثیر متون دینی (قرآن، حدیث و اخبار)، شعر عربی، امثال، تأثیر کلامی، فروق اللغات، صرف و نحو و اعراب، ریشه‌های لغوی و گویش‌های زبانی، فهم بلاغی، فهم اهل زبان و مراجعه و ارجاع به مصادر و منابع و معاجم لغوی که بدان اشاره شد.

در ادامه به هر یک از این موضوعات به تفصیل پرداخته و جایگاه هر یک از این عوامل در شرح لغوی تبیین می‌گردد:

1- سیاق و فضای عمومی کلام

سیاق، قرینه‌ای است که توجه به آن، محقق را به معنایی عمیق رسانده و به مقصود سخنور و یا نویسنده نزدیک‌تر می‌سازد. هر متنی دو سیاق دارد: داخلی و خارجی؛ یا قرینه متصل و منفصل. این دو نوع قرینه، از مهم‌ترین ابزارهای شرح یک سخن ادبی، فضای صدور و وضعیت خطابه و ایراد کلام است. اهمیت سیاق داخلی (قرینه متصل)، به

102

خود لفظ و رابطه موجود میان الفاظ مورد شرح و الفاظ مفرد در یک ترکیب برمی‌گردد که این موارد، باعث خاص شدن معنایی برای یک لفظ غیر از معانی احتمالی دیگر می‌شود. برخی ابزارهای فهم و عوامل مؤثر آن نقش مهمی در تشکیل سیاق داخلی دارد؛ بلکه فراتر از این، برخی موارد، چون بلاغت و تاثیر کلامی و هر آن چه ذهن شارح از آن در شرح و بیان معنای مقصود در واژگان کلام اثر می‌گیرد، قرینه متصل کلام شمرده می‌شود.¹ افزون بر اینکه، رابطه دو جانبه الفاظ مفرد در یک ترکیب در سیاق درونی، اثر مهمی دارد.

مقصود از سیاق بیرونی (قرینه منفصل)، شأن صدور کلام خطیب و ادیب است. در میان شارحان نهج البلاغه، کسی جز ابن ابی الحدید، به شأن ایراد خطبه‌ها و نامه‌ها توجه نکرده است. وی بر بررسی و ذکر وقایع و رخدادهای هر خطبه و سخن که امیرالمومنین (ع) گفته اند، تاکید می‌ورزد و این به اعتقاد وی برمی‌گردد که ذکر شأن صدور و ایراد خطبه، در فهم خطبه و مضامین و جوانب آن اثر گذار است؛ زیرا ما را در فضای کلی القای خطابه امام قرار می‌دهد. (موسوی، 271) پس از این مقدمه، به ذکر چند نمونه می‌پردازیم:

- 1- «والتیاری: معظم اللجة، و المراد به هاهنا السیل.» (ابن ابی الحدید، همان، 71/9).
- 2- شارح در جایی پس از تفسیر مقصود امام از "دار الهجره" به "مدینه"، به شرح پرداخته و نقدی بر نظر راوندی وارد کرده و می‌گوید: «وقال الراوندي: المراد بدار الهجرة هاهنا الكوفة التي هاجر أمير المؤمنين (عليه السلام) إليها. وليس بصحيح، بل المراد المدينة، و سياق الكلام يقتضي ذلك و لأنه كان حين كتب هذا الكتاب إلى أهل الكوفة بعيداً عنهم، فكيف يكتب إليهم يخبرهم عن أنفسهم.» (همان، 9/14). این، از موارد قرینه منفصله کلام است که به شأن صدور این نامه و جایگاه آن مرتبط است.
- 3- ابن ابی الحدید، در شرح واژه "العريكة"، معنایی بر اساس اقتضای حال ذکر کرده و بر همین اساس، سخن راوندی در این زمینه را مورد خدشه قرار داده است و می‌گوید: «و العريكة هاهنا الطبيعة، يقال: فلان لئن العريكة إذا كان سلساً و قال الراوندي: العريكة: بقية السنام، و لقد صدق ولكن ليس هذا موضع ذلك.» (همان، 129/2).

1. چنانکه ممکن است عوامل پیش گفته در سیاق خارجی و بیرونی کلام هم اثر گذارد.

4- از دیگر مثال‌های قرینه متصله یا سیاق درونی، سخن شارح در معنای "أشباح" است: «الأشباح: الأشخاص والمراد بهم ها هنا الملائكة، لأن الخطبة تتضمن ذكر الملائكة.» (همان، 6/ 309).¹

2- تاثیر متون دینی (قرآن، حدیث و خبر)

روشن است که نسبت میان ادیب فصیح با ادیب افصح، بسان نسبت جویبار است به خاستگاه و سرچشمه‌اش، که اگر رابطه میان این دو گسسته گردد و از هم جدا شوند، آب جوی فرو نشسته و خشک خواهد شد. نهج البلاغه نیز سخن فصیح کسی است که فصاحت را در میان قریش بنیان نهاد²، و خود از سرچشمه قرآن و حدیث نبوی سیراب گشته است.

از این روی، رابطه نزدیک نهج البلاغه، با قرآن و حدیث پیامبر، روشن می‌شود و بی‌شک امیرمومنان(ع)، به بهترین گونه، از این دو منبع بهره برده‌اند. شارح، با ذکر نمونه‌های بسیاری، به این ارتباط عمیق اشاره کرده و می‌گوید: «هذه من الألفاظ القرآنية» (همان، 6/ 376) یا «من الألفاظ النبوية» (همان، 7/ 226)، همچنین، ابن ابی الحدید، در شرح مفردات، استناد به قرآن و حدیث را اصلی برای خود قرار داده است. از جمله اهداف شارح در استناد به قرآن و حدیث، حداقل سه مورد ذیل قابل یادکرد است:

- 1- تبیین رابطه نزدیک قرآن با نهج البلاغه. 2- دفاع از واژه‌گزینی امام (ع) یا دفاع از دقت ضبط الفاظ، توسط رضی(ره). 3- بیان معنای مفردات و تبیین مراد امام، از آوردن لفظی برای معنایی ویژه.

2- قرآن: رجوع به نوشته‌هایی که به بحث از احتجاج در لغت پرداخته‌اند، نشان می‌دهد که نخستین تکیه‌گاه در احتجاج، برپایه سماع - به اتفاق و اجماع همگان - قرآن کریم است (بدیع یعقوب، 1/ 216)، اما نمونه‌هایی از شرح، در این موضوع، عبارتند از:

2 برای مطالعه بیشتر نک: ابن ابی الحدید، 25/7، 142/1، 105/1، 194/1، 58/7.

1. این سخن معاویه، به محفن بن ابی محفن است که وقتی از علی (ع) در مجلسش سعایت کرد و گفت: «جئتك من عند أعيان الناس» معاویه به وی گفت: «ویحک، کیف یكون أعیان الناس! فوالله ما سنّ الفصاحة لقریش غیره.» شارح، هنگام سخن پیرامون فصاحت امام (علیه السلام)، آن را نقل کرده است (ابن ابی الحدید، 49/1).

الف- شارح در موضعی، ضمن بیان معنای کلمه «المضطرب» گفته است: «والمضطرب: یعنی المسافر، و الضرب: السير فی الأرض، قال تعالی: (و إذا ضربتم فی الأرض)» (ابن أبی الحدید، 65/17).

ب - در جایی نیز با استشهاد به آیه قرآن، می‌کوشد تا صحت سخن خود را اثبات کند؛ مانند کلمه «النجی» که پس از بیان مفهوم آن و احتمال جمع بودنش می‌گوید: «وقد یکون النجی جماعة مثل الصدیق، قال الله تعالی: (خلصوا نجیاً) أى متناجین» (همان، 211/6).

2.2 حدیث و خبر: حدیث و سنت، پس از قرآن کریم، نخستین منبع در تشریع است؛ همچنین اختلافی در این نیست که در میان علوم اسلامی حدیث نبوی از منزلت ویژه‌ای برخوردار است؛ بلکه مادر تمام علوم است که با اسلام رابطه دارد. حدیث در حفظ زبان عربی، از نظر واژه و اعراب، اثر شگرفی داشته که اگر بگوییم حدیث، نقش بزرگ و اثر سترگی در اغنای عربی از مفردات و ترکیب و بیان داشته است، سخن به گزافه نرانده‌ایم (نک: حمادی).

قابل انکار نیست که حدیث صحیح، پس از قرآن، بالاترین سطح فصاحت را داراست؛ همانطور که پیامبر فرمود: «أنا أفصح من نطق بالضاد» (فخر رازی، 69/1) و آنکه امام علی (ع)، خود و اهل بیتش (علیهم السلام) را أمراء الکلام خواندند (سید رضی، 354). علمای لغت و بزرگان ادب، دربارهٔ احتجاج واستشهاد به حدیث نبوی، اختلاف دارند؛ تا آنجا که برخی برآن شدند که نوشته‌هایی در تجویز یا منع آن بنویسند. شایان ذکر است که هیچ یک از مخالفان احتجاج به حدیث، منکر فصاحت پیامبر اکرم (ص) و وصی او (ع) نشده‌اند؛ بلکه، عامل اصلی که این نظر را در ایشان ایجاد کرده، این است که - به گمان ایشان - حدیث، به خاطر جواز نقل به معنا، در عصر روایت و فراوانی روایان غیر عرب، دچار تحریف و تصحیف و فساد شده است؛ لذا نوشته‌های مختلفی در باب جواز و یا عدم جواز پدید آمد؛ تا اینکه فرهنگستان زبان عربی قاهره شکل گرفت و این بحث، نخست، توسط دکتر خضر حسین، طی مقاله‌ای در مجلهٔ مجمع درج شد (نک: خضر حسین، 210/3-197). فرهنگستان، در کمیته‌هایی تخصصی، پیشنهاد دکتر خضر حسین را بررسی کرد و تصمیم خود را مبنی بر جواز استشهاد به حدیث صادر کرد که فصل الخطاب این نزاع علمی کهنه گشت (مجلهٔ مجمع فؤاد الأول للغة العربية، 7/4). پس از این مقدمهٔ کوتاه دربارهٔ احتجاج به حدیث در لغت و نحو، برخی استشهادات لغوی ابن ابی الحدید به حدیث پیامبر و سخنان صحابه ذکر می‌شود:

1- شارح، در بیان معنای عبارت «یسبّخ عنا الحر»، چنین می‌گوید: «و"یسبّخ عنا الحر" أى يخفف، وفي الحديث أن عائشة أكثر من الدعاء على سارق سرق منها شيئاً فقال لها النبي (صلى الله عليه و آله): لا تسبّخى عنه بدعائك.» (ابن أبی الحدید، 65/2).

2- در جای دیگری شارح، در بیان معنای واژه "طلاع"، به خبری از عمر استناد می‌کند و می‌گوید: «طلاع الأرض: ملؤها، و منه قول عمر، لو أن لی طلاع الأرض ذهباً لافتدیت به من هول المَطْلَع» (همان، 171/1).

3- وی در بیان تفاوت دو واژه «القضم» و «الخضم» می‌گوید: «والخضم: أكل بكلّ الفم وضده القضم، و هو الأكل بأطراف الأسنان و قيل: الخضم أكل الشیء الرطب و القضم أكل الشیء اليابس و المراد على التفسيرين لا يختلف وهو أنهم على قدم عظيمة من النهم و شدة الأكل و امتلاء الأفواه» سپس سخنش را به گفتار صحابی بزرگ، أبوذر، مستند کرده است: «وقال أبوذر رحمه الله تعالى عن بنی أمیة: يخضمون و نقضم و الموعد الله، و الماضي «خضمت» بالكسر ومثله «قضمت» (همان، 191/1).

3- شعر

شعر، از کهن‌ترین و موثق‌ترین منابعی است که در فهم معنای لغت به آن احتجاج شده است (بدیع یعقوب، 216/1). چنانکه ابن عباس نیز در تفسیر ألفاظ قرآن به شعر استشهاد می‌کرد؛ از او نقل است که: «الشعر دیوان العرب فإذا خفی علينا الحرف من القرآن الذى أنزله الله رجعنا إلى الشعر فالتمسنا معرفة ذلك منه: شعر دیوان عرب است؛ آنجا که سخنی از قرآن بر ما پوشیده باشد، به شعر رجوع می‌کنیم و معنای آن را از شعر طلب می‌کنیم.» (سیوطی، 347/1) بغدادی در الخزانة می‌گوید: «کلامی که به آن استشهاد می‌شود بر دو گونه است: شعر و جز آن» (البغدادی، 29/1) در زمینه استشهاد به شعرى که نسبت آن به عرب خلص ثابت است و به کسی که شعرش قابل احتجاج است، کسی تردید روا نداشته است. برخی بر آنند که آخرین کسی که به شعرش احتجاج می‌شود، إبراهیم بن هرّمه است (همان، 31). عده‌ای نیز قایل به تفصیل شده و احتجاج به سخن شعرای موثق به - هر چند از محدثین و مولدین باشند - را جایز دانسته‌اند؛ زمخشری، این قول را برگزیده است؛ چنانکه به قول أبو تمام استشهاد کرده، در حالی که وی در دوران فساد لغت بوده است (همان، 30). همچنین برخی معتقدند، زیرا هر متأخری می‌تواند در سخنش به سخن متقدم خود در شعر و نثر، استشهاد کند؛ زیرا

106

«کل قدیم من الشعراء [فهو] محدث فی زمانه بالإضافة إلى من كان قبله: هر شاعری از شعرای کهن نیز نسبت به شعرای پیش از خود جزو متاخرین است.» (همان، 29) شعر و استشهاد به آن در لغت و نحو و غیره، از ویژگی‌های روش ابن ابی الحدید، در تفسیر مفردات نهج البلاغه است؛ از این رو که خود، از شاعران نیکوسرا و منتقدان شعر است؛ به گونه‌ای که شرح حال نویسان، او را شاعر خوانده‌اند. حتی ابن کثیر، او را تحت عنوان «الشاعر العراقي» معرفی کرده است (ابن الکثیر، 13/2360) و کتبی درباره‌اش می‌گوید: «الفقيه الشاعر... و هو معدود فی أعيان الشعراء و له ديوان مشهور.» (الکتبی، 2/259).

محمد ابوالفضل ابراهیم، ابن ابی الحدید را جزو راویان اشعار و امثال عرب شمرده است (ابن ابی الحدید، 13/1). همچنین، وی، صاحب کتاب «نظم فصیح ثعلب» است که آن را بر بحر رجز به نظم کشیده است؛ نیز او را دیوانی است و قصائد هفتگانه او که به علویات شهره است، گواه دیگری بر نبوغ و مهارت شعری اوست. همین راوی اشعار و ناقد شعرا بودن ابن ابی الحدید، باعث شده که از اهمیت شعر در فهم واژگان غفلت نرزد؛ بلکه عکس این موضوع نیز صادق است؛ وی در جایی، به سخن امام احتجاج کرده به این وسیله ایراد اصمعی بر بیتی از گُمیت را مردود دانسته و از شعر کمیت، با استناد به سخن حضرت، دفاع کرده است. از جمله شواهد شرح در استشهاد لغوی به شعر، از قرار زیر است:

1- از مهم‌ترین نمونه‌های دفاع شارح از واژه نهج البلاغه بر اساس شعر عربی و اثبات اینکه لفظ نهج البلاغه، ساخته شریف رضی یا شیعه نبوده است، سخن وی در شرح خطبه دوم، درباره وصایت حضرت امیر(ع) است، شارح در بابتی با عنوان «ما ورد فی الوصایة من الشعر» می‌گوید: «ومما روينا من الشعر المنقول فی صدر الإسلام المتضمن كونه (عليه السلام) وصی رسول الله قول...» (ابن ابی الحدید، 147/1). آنگاه در پی این عبارت، اشعار بسیاری آورده که لفظ وصی و وصایت را در برداشته و ویژه وصایت امیرمومنان است و 85 بیت شعر را نقل کرده است. اولین ابیات مذکور در شرح، از آن عبد الله بن ابی سفیان بن الحرث ابن عبد المطلب است که می‌گوید:

و منا علی ذاک صاحب خیر و صاحب بدر یوم سالت کتائب
وصی النبی المصطفی وابن عمه فمن ذا يدانيه ومن ذا يقاربه!

(همان)

2- مورد دیگر، استشهاد به بیتی از لبید، در بیان معنای کلمه "الحاصب" در ضمن خطبه 57 است، بدین مضمون که گفته است:

«الحاصب: الريح الشديدة التي تثير الحصباء و هو صغار الحصى و يقال لها أيضاً حَصْبَة، قال لبید:

جَرَّتْ عَلَيْهَا إِذْ خَوَّتْ مِنْ أَهْلِهَا أَذْيَالُهَا كُلُّ عَصُوفٍ حَصْبَةٍ¹»

(همان، 98/4)

3- شارح در معنای کلمه «الدفیف» در خطبه 166 به بیت امرئ القیس، پادشاه گمراه، استناد کرده، می‌گوید: «دفیف پرنده: نزدیک زمین پریدن اوست، گفته می‌شود: "عقاب دَفُوف"، امرؤ القیس در وصف اسبش و تشبیه آن به عقاب گفته است:

كَأَنِّي بَفَتْخَاءِ الْجَنَاحِينَ لِقُوَّةٍ دَفُوفٍ مِنَ الْعُقَبَانِ طَاطَأْتُ شِمَالِي²»

(همان، 205/9)

اما کسانی که شارح در شرح مفردات به شعرشان استشهاد کرده است، بسیاری از مهم‌ترین ایشانند: امرؤ القیس، کمیت، رؤبه، ابو تمام، حسان بن ثابت، زهیر بن ابی سلمی، اخطل، عنتره، امیه بن ابی الصلت، تأبط شرأ، بحتری، طرفه بن العبد، لیث، عروه بن اذینه، ابو ذؤیت، لبید بن ربیع، فرزذق و... نیز در شرح او به موارد بسیاری برمی‌خوریم که بیتی را نقل می‌کند بی آنکه از شاعرش یاد کند، و تنها می‌گوید: «ققول الشاعر»، یا «أنشدوا» و از این دست به کار می‌برد؛ همچنین شاعرانی هستند که او به شعرشان در شرح لغوی استناد نکرده، بلکه اشعار و ابیات ایشان را به منظور دیگری، غیر از فهم معنای لغت، نقل کرده است.

از ایراداتی که بر شارح وارد است، استشهاد بیش از حد به اشعار، در فهم معانی مفردات است که شاید نتوان بین آنها و شرح، رابطه خاصی یافت؛ به عنوان مثال در کاربرد لفظ «الحمد» در شعر (همان، 83/1) و نیز در جایی، ابیاتی از شعر خود را به بهانه «المعنى ساق إليه و الحديث ذو شجون» ذکر کرده است (همان، 134/5).

1. هرگاه دیاری از اهل آن خالی شود هر باد گران و تندباد وزانی بر آن دامن گستراند.

1. به گونه‌ای اسب تیزرو خود را خواباندم که گویی بر بال عقابی چابک و سبک‌بال هستم که [به قصد فرود] نزدیک سطح زمین پرواز کند.

همین امر سبب شده است که شرحش، دانشنامه‌ای شعری و ادبی در موضوعات گوناگون باشد، بیش از آنکه شرح نهج البلاغه باشد. شارح، برخی از زیاده‌روی خود را در نقل ابیات و روایت شواهد شعری، با یادآوری ویژگی سخن که شعر نیز جزیی از آن است و اینکه پس و پیش آن با هم مرتبط و مکمل هم‌اند، و در فهم کلام، مهم است، توجیه می‌کند: «وذكرناها هنا ما قبل المعنى و ما بعده لأن الشعر حديث والحديث- كما قيل- يأخذ بعضه برقاب بعض ولأن ما قبل المعنى وما بعده مكمل له وموضع مقصده» (همان، 85/4).

4- اثرگذاری‌های کلامی در شرح لغوی

بی‌شک، دیدگاه کلامی مولف، آراء، نظرات و عقاید وی در مسایل مورد اختلاف مذاهب، از اموری است که در تألیف او اثر می‌گذارد؛ بررسی آثار ابن ابی الحدید، تردیدی باقی نمی‌گذارد که نظرات مذهبی مؤلف، اثری آشکار در شرح نهج البلاغه داشته است؛ با نظری اجمالی در شرح وی، روشن می‌شود که شارح در شرح سخنان حضرت علی(ع)، بحث‌های کلامی را در تایید عقاید یاران معتزلیش، به میان کشیده است؛ از این رو، روش وی در شرح معنای لغت، برگرفته از دیدگاه‌های کلامی وی است و در پاره‌ای از موارد دیدگاه اعتزالی‌ش، وی را بر آن داشته است که معنای خاصی را بر معنای دیگری ترجیح دهد. در پاره‌ای از موارد شارح معتزلی، به خاطر دیدگاه مذهبی خود، از ظاهر به تأویل پناه برده است؛ همچنین در مواردی که گریزی از معنای لغوی ندارد، در اثبات عقیده‌اش، به تعیین مصداق لفظ، آنگونه که در نظر دارد و می‌پسندد، پرداخته است، یا اینکه آن واژه را به طور مطلق تفسیر کرده تا ناچار نشود مصداق امامیه را برای آن واژه بپذیرد؛ وگاهی از طریق تبدیل اعراب کلمات به اعراب دیگری به شرح لغت پرداخته تا خود را راضی گرداند؛ و در جای دیگر، الفاظ را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که از اشکال منطقی، مانند دور و تسلسل، دور بماند، و یا با استناد به مباحث کلامی، تفسیر دیگران از لفظی را رد کرده و به تقویت رأی خود همت می‌گمارد. برخی از شواهد تأثیر کلامی در شرح لغوی، بدین گونه است:

1- در شرح این سخن حضرت علی (علیه السلام) از خطبه دوم: «وفيهم الوصية و الوراثة» می‌گوید: «ما تردیدی نداریم که "الوصية"، درباره‌ی علی (علیه السلام) است که وصی رسول الله (صلی الله علیه و آله) است و...، اما درباره‌ی "الوراثة"، امامیه آن را بر میراث مال و خلافت حمل می‌کنند، حال آنکه ما آن را حمل بر وراثت علم می‌دانیم.» (همان، 145/1).

2- شارح در شرح عبارت «بقية من بقايا حجته، خليفة من خلائف أنبيائه» از خطبه 183، پس از شرح آن می‌گوید: «اگر گفته شود: آیا لفظ "الحجة" و لفظ "الخليفة" مشعر به قول امامیه نیست؟ خواهیم گفت: نه، زیرا متصوفه و فلاسفه، صاحب و مرادشان را حجت و خلیفه می‌نامند و یاران معتزلی ما، منعی برای اطلاق این الفاظ بر علمای مؤمنان در هر روزگاری، نمی‌دانند؛ زیرا علما حجت‌های خداوند، بدین معنا که اجماعشان حجت است و خدا اینان را جانشینانش خود در زمین قرار داده تا بر اساس حکم او حکم کنند.» (همان، 79/10 و 78).

3- از دیگر نمونه‌هایی که شارح در آن از لفظ امام برای اعتقاد خود سود جسته است، آنجاست که حضرت در وصیت به فرزندش امام حسن (ع)، در نامه 31، می‌فرماید: «أو أنقص فی رأیی»، شارح این سخن را دلیل بطلان اعتقاد امامیه به عصمت ائمه می‌شمرد، و می‌افزاید: «هذا يدلّ علی بطلان قول من قال: إنه لا يجوز أن ينقص فی رأیه و أن الإمام معصوم عن أمثال ذلك، و كذلك قوله للحسن: "أو يسبقنی إلیک بعض علیات الهوی و فتن الدنيا" يدلّ علی أن الإمام لا یجب أن یعصم عن غلبات الهوی و لا عن فتن الدنيا»¹ (همان، 53/16).

4- همچنین ذیل خطبه 26 در شرح خبری از عمر بن الخطاب، که شارح آن را «حدیث الفلته» نام نهاده است، برای یافتن گریزی از لفظ و ظاهر، خود را به هر دری زده و هر تکلفی را به جان آسان نموده تا معنای لغوی «الفلته» را از قول شیعه، به رأی اصحاب خود در اعتزال منصرف کند؛ وی می‌گوید: «فأما حدیث الفلته، فقد کان سبق من عمر أن قال: إن بیعة أبی بکر کانت فلتة و قی الله شرها، فمن عاد إلی مثلها فاقتلوه. وقد أكثر الناس فی حدیث الفلته و ذکرها شیوخنا المتکلمون فقال شیخنا أبو علی رحمه

1. میرزا حبیب خویی در منهاج البراعة به نقد ابن برداشت ابن ابی الحدید پرداخته است؛ یکی از وجوهی که وی برای این عبارت بیان کرده، این است که این جملات، مانند عتابهایی است که در قرآن کریم، ظاهراً متوجه پیامبر(ص) شده است، اما در حقیقت، دیگران، مخاطب این عتابها هستند؛ (نک: خویی، 11/20) از این اسلوب با عنوان «إیّاک أعنی و اسمعی یا جارة» یاد می‌شود که معادل است با مثل فارسی «به در می‌گویند که دیوار بشنود» به همین ترتیب، امام(ع)، در این جملات، مطالبی را بیان کرده‌اند که اگرچه خطاب به فرزندشان امام حسن(ع) است، اما در واقع، خیل کسانی که این نامه را می‌خوانند، مخاطب آن حضرت هستند و امام(ع) در طرح آن، خود را در جایگاه پدری دلسوز قرار داده که نصایح خود را منحصر و محدود به پدری معصوم، خطاب به فرزند معصوم، نکرده است.

110

الله تعالی: الفلته لیست الزلة والخطیئة، بل هی البغته وما وقع فجأة من غیر روية ولا مشاورة... و قال شیخنا أبو علی رحمه الله تعالی: ذکر الریاشی أن العرب تسمی آخر يوم من شوال فلتة، من حیث إن محل من لم یدرک ثأره فیہ فاتة...، فسموا ذلك اليوم فلتة، لأنهم إذا أدركوا فیہ ثأرهم فقد أدركوا ما كان یفوتهم، فأراد عمر أن بیعة أبی بکر تدارکها بعد أن کادت تفوت...» (همان، 34/2-19) یعنی: «در مورد حدیث فلتة، پیشتر از عمر نقل کردیم که گفت: "بیعت ابوبکر فلتة (خطا و لغزشی) بود که خدا شرش را نگاه داشت؛ پس هر که دوباره چنین کرد او را بکشید." مردم درباره حدیث فلتة، فراوان سخن پراکنده‌اند و متکلمان بزرگ ما آن اقوال را آورده‌اند؛ شیخ ما ابوعلی که خدایش رحمت کند، می‌گوید: لغت «فلتة» در اینجا معنی لغزش و خطا ندارد؛ بلکه مقصود از آن، کار ناگهانی است که بدون مشورت و تبادل نظر پیش آید... شیخ ما ابوعلی که خدایش رحمت کند، می‌گوید: ریاشی گفته است که عرب آخرین روز ماه شوال را فلتة نام نهاده بودند؛ از این جهت که هر کس در آن روز انتقام خون خود را نمی‌گرفت، فرصت را از دست می‌داد و اگر کسی در آن روز انتقام خون خود را می‌گرفت، چیزی را که ممکن بود از دست بدهد، جبران و دریافت کرده بود. و مقصود عمر از سخن مزبور، این است که بیعت ابوبکر، پس از آنکه نزدیک بود از دست برود، تدارک و جبران شد.

5- امثال

از ویژگی‌های زبان عربی، بسان هر زبان نژاده دیگر، وجود مَثَل است. تازیان، چه شهرنشین و چه بدوی و بادیه‌نشین، فصیح سخن گویند یا عامیانه، رموز و امثالی دارند که به هدف‌های گوناگون از آن بهره می‌برند. اگر امثال، دقیقاً نمی‌توانست معنای مقصود متکلم را القا کند، مردمان در کلامشان آن را به کار نمی‌بردند و شاعران و ادیبان در شعر و خطابه و نثرشان بدان توسل نمی‌جستند و اینچنین گسترده در میان مردم انتشار نمی‌یافت که خلف از سلف، سینه به سینه، نقلش کند، و ضرب المثل، که آوردن آن در سخن «به منظور تمثیل بدان و تصویر کشیدن مراد دل متکلم برای مخاطب» است (نک: بدیع یعقوب، همان، 93/3)، یکی از شایع‌ترین مستندات، نزد عموم مردمان و خواص آنان است. از این رو ضرب‌الامثال از ویژگی‌های بارز متون ادبی و بلاغی به شمار می‌آید که ادبا به وسیله آن، آثارشان را آراسته‌اند؛ حال اگر متن، از آن علی (علیه السلام) باشد، اهمیت موضوع روشن خواهد شد. نگاهی بر شرح نهج البلاغه، ما را به دو موضع شارح نسبت به امثال رهنمون می‌کند:

الف) به مثلهایی که در کلام امام وارد شده، اشاره کرده و بر اساس کاربردش در میان تازیان، آن را توضیح داده است؛

ب) گاه در شرح مفردات، از امثال بهره برده است. چند نمونه از ضرب المثل‌هایی که در شرح به کار رفته، بدین قرار است:

1- در شرح این سخن امام (ع) که گفته‌اند: «لا أكون كالضبع... يختلها راصدها» می‌گوید: «والعرب تقول في رموزها و أمثالها: أحق من الضبع ويزعمون أن الصائد يدخل عليها و جارها فيقول لها: أطرقى أم طرّيق، خامري أم عامر و يكرر ذلك عليها مراراً... فيدخل عليها فيوثقها وهو يقول لها: أبشري أم عامر بكّم الرجال... الخ فتشد عراقبها فلا تتحرك ولو شاءت أن تقتله لأمكنها...» (همان، 213، 214) یعنی: عرب در رموز و امثال خود گوید: أحق من الضبع: نادان‌تر از گفتار، و گمان می‌بردند که شکارچی بر در لانه آن می‌رود و به گفتار می‌گوید: أطرقى أم طرّيق، خامري أم عامر (ام طریق و ام عامر کنیه این حیوان است) این سخن را بارها بر او تکرار می‌کنند تا خواب بر او چیره گردد؛ آنگاه بر او داخل شده او را به بند کشد، و به او می‌گوید: أبشري أم عامر بكّم الرجال: ای ام‌عامر بشارت ده که در جنگ مردان افتادی...، شکارچی بند به گردن گفتار می‌افکند تا حرکتی نکند و اگر بخواهد او را بکشد می‌تواند.»

2- در معنای این کلمه امام (ع): «ناقعة مروية» در خطبة 143 می‌گوید: «یعنی فرونشاندن تشنگی، نفع الماء العطش، نقعاً ونقوعاً: آن را تسکین بخشید و فرونشاند و در مثل است: «الرّشْف أنقع» یعنی نوشیدنی‌ای که جرعه جرعه نوشیده شود، تسکین دهنده‌تر و عطش‌زدا تر است؛ هر چند با آرامی انجام می‌شود.» (همان، 66/9).

3- در تفسیر این عبارت از نامه 71 که می‌فرماید: «ولئن كان ما بلغني عنك حقاً لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَشِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ»، شارح می‌گوید: «قوله: لَجَمَلُ أَهْلِكَ: عرب به "جمل"، شتر، مثل می‌آورد، در حقارت و بی‌ارجی و فرومایگی... اما "شِسْعُ النعل"، بند و دوال کفش، نیز مثل مشهوری است، برای خوار شمردن؛ به خاطر پستی مرتبه‌اش که در خاک لگدمال گام‌ها گردد.» (همان، 44/18).¹

6- استناد به فروق اللغات

1. برای اطلاع بیشتر نک: ابن ابی الحدید، همان، 8/14، 201/8، 339/6، 154/1، 65/11، 82/6، 269/1.

در میان الفاظ نهج البلاغه، واژگانی وجود دارد که تقارب معنایی دارد. و شاید بین آنها تفاوت‌های خردی باشد که به ذهن نیاید و در بسیاری موارد، چونان واژگان مترادف و هم‌معنا، به نظر آید. نخستین کسی که در زمینه فروق اللغات گام نهاده، ابن قتیبة است و پس از او ابو هلال العسکری، صاحب «الفروق اللغویة»، است (نک: الجزائری، مقدمه محقق) دکتر الدایة می‌گوید: «ابن قتیبة و عسکری و دیگرانی که پا جای پای ایشان نهادند، متوجه شدند که بسیاری از مردم، تعداد بسیاری از مفردات واژگان را که معنایی نزدیک به هم دارند را مترادف و مشابه فرض کرده و آنها را به گونه‌ای به کار می‌برند که گویی هیچ فرقی بین آنها نیست و آن را نوعی از فساد لغت دانستند و کوشیدند این واژگان را - که بسیار هم بود - به معانی حقیقی‌شان بازگردانند و لذا بین معانی نزدیک به هم تمایز قایل شدند و استعمال درست آن را روشن ساختند.» (همان، 5، 4).

شارح، در شرح مفردات، به این موضوع عنایت ویژه‌ای ابراز داشته است؛ چنانکه تفاوت‌های میان واژگان نهج البلاغه را یادآور شده است؛ وی در پاره‌ای از موارد، فرق دو لفظی که در کلام امام وارد شده را تبیین کرده است؛ در مواردی هم، فرق میان واژه مورد کاربرد امام با دیگر واژه‌های متقارب المعنا را بیان می‌کند تا معنای اصلی را دریافت و از فصاحت امام در گزینش الفاظ مناسب، پرده بردارد. برخی از شواهد کار مؤلف در زمینه فروق اللغات نهج البلاغه، بدین شرح است:

1- در تفسیر سخن امام (ع)، در خطبة 124 که گفته‌اند: «وأعنان مساربهم و مسارحهم»، شارح ضمن بیان معنای آن می‌گوید: «والمسارب: ما یسرب فیہ المال الراعی و المسارح: ما یسرح فیہ»، سپس می‌گوید: «و فرق بین "سرح" و "سرب"، در این است که "السُّروح" در آغاز روز است؛ حال آنکه این امر در مورد "السُّروب" شرط نیست.» (ابن ابی الحدید، 9/8).

2- نمونه دیگر که شارح در آن به بیان تفاوت میان واژه گزیده امام و سایر واژگان پرداخته است، در شرح کلام حضرت (ع): «ماتحاً فی غربِ هواه» از خطبة 82 موسوم به غراء است که در بیان معنای «الماتح» می‌گوید: «والماتح: الذی یستقی الماء من البئر و هو علی رأسها و المائح: الذی نزل البئر إذا قلّ ماؤها، فیملأ الدلاء»، وی سپس می‌گوید: «از یکی از ائمه لغت درباره فرق بین "الماتح" و "المایح" پرسیدند، پاسخ چنین بود: اعتبر نقطتی الاعجام، فالأعلى للأعلى و الأدنى للأدنى.» مقصود وی از این سخن، تأیید

معنایی است که برای این دو واژه بیان می‌کند؛ آن واژه که نقطه در بالا دارد (الماتح)، دلالت بر شخصی است که بالای سر چاه است و از آن آب می‌کشد و آن یک که نقطه در پایین دارد (المایح)، دلالت بر آن دارد که شخص به دلیل کم بودن آب چاه، به پایین آن می‌رود و آب برمی‌دارد (همان، 213/6).

3- مثال دیگر در تفسیر «قضم الدنيا» از خطبة 161 و تفاوت «القضم» با «الخضم» آمده است: «وَقَضَمَ الدُّنْيَا: تناول منها قدر الكفاف، و ما تدعو إليه الضرورة من خَشْن العيشة وقال أبوذر رحمه الله: "يخضمون و نقضم، والموعود الله!" سپس می‌گوید: «اصل "القضم"، با کناره‌های دندان‌ها چیز خشکی را خوردن است، و "الخضم"، خوردن چیزهای نرم با تمام دهان است.» (همان، 179/9).¹

7- استناد به صرف و نحو و اعراب

ابن ابی الحدید، به مسائل صرفی و نحوی نیز در استنباط معنا و روشنگری مقصود کلام، اهتمام داشته است. مرجع ضمیر و معانی حروف، معانی ابواب، اوزان مختلف فعل، اعراب کلمه در عبارت، دقایق صرفی، که نقشی مهم در تغییر معانی دارد و تأویل فعل به مصدر و اتخاذ مصدر به معنای اسم فاعل و مسایل دیگر مربوط به موضوعات صرفی و نحوی بارها در شرح وی ذکر شده است؛ همانگونه که این امور در ارزیابی نسخه‌ها و روایت‌های مختلف یک واژه و بررسی آن و ترجیح یکی بر دیگری و نقد لغوی و رفع شبهات احتمالی در لغت نقش به سزایی دارد.

از جمله شواهد استناد شارح به صرف و نحو و اعراب، از این قرار است:

1- شارح، در شرح «وَمَغْرَسَ الْفَخَّارِ الْمُعْرِقِ» از خطبة آغازین رضی (ره) - که آغاز شرح لغوی اوست - درباره واژه "فخار" و اعراب فاء در آن، ضمن پذیرفتن نسخه کسر فاء (فخار)، در توجیه سخن خود، ضمن نقل قول از یکی از پیشوایان لغت، چنین می‌گوید: «یکی از ائمه لغت این روزگار، به من گفت: آن واژه "الفخار"، به کسر فاء است؛ وی گفت: برخی خواص، در آن به خطا رفته، آن را فتحه می‌دهند که جائز نیست؛ چون مصدر "فاخر" است و مصدر "فاعِل" بر وزن "فعال" به کسر است نه شکل دیگر؛ مثل: قاتلت قتالاً و نازلت نزالاً، و خاصمت خصاماً و كافحت كفاحاً و صارعت صراعاً؛ به عقیده من بعید نیست که این کلمه مفتوحة الفاء باشد و مصدر "فخر" باشد نه مصدر "فاخر»؛

1. نیز نک: 2/1 85/4 67/1 94/7 197/6 205/9 191/11

114

یعنی مصدر ثلاثی - اگر عین الفعلش یا لام آن حرف حلقی باشد - بر وزن «فَعَال» به فتح است مثل سَمَحَ سَمَاحاً و ذهب ذهاباً، مگر اینکه آن را شیخ یا کتابی مورد اعتماد به صراحت گفته باشد، تا شبهه زایل گردد.» (همان، 6/1).

2- نمونه دیگری که به بحث معانی حروف مربوط است، این سخن حضرت امیر(ع) از خطبه شقشقیه است، که گفته اند: «مضی لسبيله» شارح، ضمن تبیین معنای «لام» در آن عبارت می گوید: «مضی لسبيله: مات، والسیل، الطريق وتقديره: مضی علی سبيله، وتجیء اللام بمعنی «علی» کقوله: فخرّ صریحاً للیدین و للقم.» (همان، 1/163) در اینجا نیز، همچون جاهای دیگر، شرح روابط موجود میان مستندات مختلف روشن می شود؛ مثل شعر که در استشهاد به معانی حروف از آن استفاده شده است و شناختن این معانی، شارح را در تبیین معنای لغوی متن، یاری می دهد.

3- مثال بعدی، در شرح سخن حضرت در خطبه 65 است که گفته اند: «وطیبوا عن أنفسکم نفساً» و نصب «نفساً» که ابن ابی الحدید، دلیل آن را تمیز بودن «نفس» دانسته و دلیل مفرد آمدن آن را این گونه بیان می کند: «چون تمیز تنها مفرد می آید، هر چند در معنای جمع باشد، عرب گوید: أنعموا بالاً و لا تضیقوا ذرعاً» همچنان که جمع آوردن «الأنفس» را چنین توجیه می کند: «و "الأنفس" را بر صیغه جمع باقی گذاشت چون نیازی به مفرد آوردن آن نبوده است، می گوید: و طَنُوا أنفسکم علی الموت ولا تکرهوه وهونوه علیکم، و عرب گوید: طبتُ عن مالی نفساً؛ وقتی رفتن مال را ساده انگاری.» (همان، 5/141).

8 - استناد به ریشه های لغوی و گویش ها

مقصود ما از این عنوان آن نیست که تنها در ریشه ها و گویش ها محصور گردد؛ بلکه ما در این بخش، چند موضوع را مدّ نظر داشته ایم که از این قرار است: 1- ریشه های لغوی، خواه به معنای حروف اصلی در یک واژه و خواه به معنای ابتدایی که معانی ثانویه لفظ از آن برآمده است؛ 2- بیان تطور لفظی و تحول معنوی که بر واژه گذشته است، تا در معنایی که امروز در دسترس است. 3- بیان معنایی که اعراب بادیه یا عرب شهرها آن را به کار گرفته اند؛ این موضوعات، در قالب این عناوین قابل بررسی است:

1- تطور لفظی

1-1 در شرح لفظ "المهمین" از نامه 62، می خوانیم: «...اصل واژه از "آمن غیره من الخوف" است، زیرا شاهد، با شهادت و گواهی خود، دیگری را از ترس ایمن می گرداند؛ سپس در آن تصرف کردند و یکی از دو همزه «مؤامن» را به یاء ابدال کردند،

و به «مؤیمن» تبدیل شد؛ آنگاه همزه را به هاء قلب نمودند؛ مثل أُرْقَتْ وَهَرَقَتْ، لذا مُهَيِّمَن شد.» (همان، 116/17).

1-2 همچنین، در شرح خطبة 111، درباره واژه «الملک» و مراحل گذشته بر آن، از شکل ابتدایی تا تبدیل آن به شکل امروزی، می‌گوید: «اصل الملک، "مالک" به همزه بوده است؛ بر وزن "مفعّل" و میم آن زائده است؛ زیرا در اصل از "الألوکة" و "الألوک" است؛ به معنای نامه. کلمه قلب شده و لام مقدم شده و ملأک گشته است؛ چنانکه شاعر گفته است:

"فلستُ لِإنْسِيٍّ ولكنْ لمَلَأَكٍ تنزّل من جوّ السماء یصوب"

سپس همزه آن به دلیل کثرت استعمال، افتاد و گفته شد: "مَلَك"، و هنگام جمع، همزه بدان بازگشت، و عرب می‌گوید: ملائكة و ملائک؛ چنانکه أمیة بن أبی الصلت، چنین گفته است:

"وكانَ بِرُقِعَ و الملائک حولها سَدِرٌ تَواکله القوائم أجرد".

(همان،

186/7)

2- تطور معنوی:

1-2 در شرح این سخن امام در خطبة 32 «أما والله إن كنت لفي ساققتها حتى ولّت بحذافيرها، ما ضعفت ولا جبت» چنین می‌خوانیم: «اصل در "ساققتها" این است که جمع سائق باشد مثل حائض و حاضة و حائک و حاکة، سپس لفظ "الساقّة" برای معنای "الأخیر" استعمال شده است؛ چون سائق و فرمانده در آخر کاروان یا سپاه است» (همان، 148/3).

2-2 از جمله شواهد دیگر در تطور معنایی، واژه غیابات از خطبة 90 است که شارح آن را در اصل، ژرفای چاه دانسته که به هر امر پوشیده و مبهم و پنهانی اطلاق شده است؛ او می‌گوید: «وغيابات الغيوب: جمع غَيَابَة، و هي قعر البئر في الأصل ثم نقلت إلى كل غامض خفي، مثل غيابة.» (همان، 227).

3- گویش‌ها و اثرگذاری معنوی آن:

شارح در شرح خطبة 86، واژه «السُدْف» را با توجه به اختلاف کاربرد معنوی آن، میان گویش‌ها و لغات عرب، از اضداد دانسته و در گویشی، معنایش را چنین گوید: «والسُدْف: جمع سُدفَة، و آن پاره‌ای از شب دیجور و تاریک است»، آنگاه، آن معنا را به

116

گوشش نجدیان نسبت می‌دهد و معنای کاربردی دیگر قبایل را روشنی و پرتو نور بیان کرده و می‌گوید: «هذا في لغة أهل نجد، و أما غيرهم فيجعل السدفة الضوء، و هذا اللفظ من الأضداد و كذلك السدَف، بفتح السين و الدال» در ادامه، قول برخی را می‌آورد که آن را آمیختگی تاریکی و روشنائی به هم دانسته‌اند؛ چونان که در وقت میان طلوع فجر و رخ نمودن خورشید است: «وقد قيل: السُدفة: اختلاط الضوء و الظلمة كوقت ما بين طلوع الفجر إلى الإسفار، و السدَف: الصبح و إقباله، و أسدِف الليل، أظلم، و أسدِف الصبح أضاء، يقال: أسدِف الباب، أى أفتحه حتى يضيء البيت و في لغة هوازن «أسدفوا» أى أخرجوا، من السراج.» (همان، 2006).

9- استناد به فهم بلاغی

نهج البلاغه، متن ادبی، در حد و سطح دیگر متون به جز قرآن نیست؛ بلکه تفوق آن بر همه کتاب‌هایی که سرشار از مجازات و استعارات و نکات بلاغی است، روشن است؛ همان گونه که صاحب آن امام علی (علیه السلام)، خود بنیان‌گذار فصاحت و تعالی بخش بیان و «إمام أرباب صناعة البديع» است (ابن أبی الحدید، 348/6) لذا تنها نگاهی گذرا به وجه بلاغی شرح ابن أبی الحدید، کافی است تا میزان تلاش مؤلف در کشف چشمه‌های گوارای بلاغت امام و حکمت او را دریابیم؛ بر اساس سخن شریف مرتضی در امالی: «للعرب ملاحن في كلامها، و إشارات إلى الأغراض و تلويحات بالمعاني، متى لم يفهمها و يسرع إلى الفطنة بها من تعاطى تفسير كلامهم و تأويل خطابهم كان ظالماً نفسه، متعدياً طوره» (الشريف المرتضى، 35/1) و اهمیت استناد بلاغی در شرح، به این بازگشت دارد که واژه را در استعمال ادبا حقیقتی است و مجازی، و در صورتی که از کلام عرب خلص شاهدهی باشد، می‌توان هر دو را مراد ادیب و سخنور دانست؛ زیرا مراد اصلی ادیب، در دل او پنهان است و لذا سخن او که بازگوینده مراد اوست، ممکن است چند معنای احتمالی در بر داشته باشد که هر یک به طور جداگانه مقصود نظر خطیب هم بوده باشند و این ویژگی کلام بلیغ است؛ چنان که شریف مرتضی (ره) می‌گوید: «ليس يجب أن يُستبعد حمل الكلام على بعض ما يحتمله إذا كان له شاهد من اللغة و كلام العرب، لأن الواجب على من يتعاطى تفسير غريب الكلام و الشعر أن يذكر كل ما يحتمله الكلام من وجوه المعاني، فيجوز أن يكون أراد المخاطب كل واحد منها منفرداً، و ليس عليه العلمُ بمراده بعينه، فإن مراده مغيب عنه» (همان، 46) پس آنکه به بحث پیرامون مفردات نهج البلاغه می‌پردازد، می‌بایست بر علوم بلاغت نیز در کنار لغت

مسلط باشد و به هر آنچه با مجاز و استعارات و کنایات مرتبط است آگاهی داشته باشد. از این روست که ابن ابی الحدید، واژه را از طریق بلاغت نیز شرح می‌دهد و در آن نیز نیکو می‌درخشد. از نمونه‌های تأثیر بلاغت در فهم لغات، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: 1- وی در شرح این سخن، در خطبه 7 که فرموده است: «وباض وفرخ فی صدورهم»، تخم‌گذاردن و جوجه نهادن شیطان در سینه‌های مردمان را استعاره از وسوسه و اغوا گرفته و علاقه آن را تبیین کرده و می‌گوید: «استعارة للوسوسة والإغواء ومراده طول مكثه وإقامته عليهم لأن الطائر لا يبيض ولا يفرخ إلا في الأعشاش التي هي وطنه و مسكنه» (ابن ابی الحدید، 216/1).

2- همچنین در سخنی از آن حضرت (ع) در خطبه 10 که مؤمنان را به جهاد ترغیب می‌کند و از شیطان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «ألا وإن الشيطان قد جمع حربه»، شارح با توجه به شأن صدور خطبه و وجه بلاغی آن، کلمه شیطان را دارای دو احتمال معنایی در حقیقت و مجاز دانسته و می‌گوید: «يمكن أن يعنى بالشيطان الحقيقي ويمكن أن يعنى به معاوية فإن عني معاوية فقوله: "قد جمع حربه واستجلب خيله ورجله" كلام جارٍ على حقائقه، وإن عني به الشيطان، كان ذلك من باب الاستعارة ومأخوذاً من قوله تعالى: (واستفزز من استطعت منهم بصوتك وأجلب عليهم بخيلك ورجلكك)» (همان، 225/1).

3- مثال پایانی را به جناس در کلام امام (ع) اختصاص داده‌ایم، آنگاه که در خطبه 133 می‌فرماید: «فالبصير منها شاخص، والأعمى إليها شاخص» اما سخن شارح در این باره، اشاره به جناس تام در "شاخص" دارد که در دو موضع، سخن دو معنای متفاوت را می‌رساند: «فمن مستحسن التجنيس، وهذا هو الذي يسميه أرباب الصناعة الجناس التام، فالشاخص الأول "الراحل"، و الشاخص الثاني من "شخص بصره"، بالفتح، إذا فتح عينه نحو الشيء مقابلاً له و جعل له يطرف» (همان، 210/8).¹

10- استناد به فهم اهل زبان

هر ادیبی که به مباحث لغوی و مفردات پرداخته، حتماً به فهم اهل زبان و ناطقان خلص آن نسبت به الفاظ، اهتمام ویژه مبذول داشته است؛ زیرا بنا بر گفته فؤاد سزگین تردیدی نیست که «علمایی که به "فصحاء الأعراب" شناخته شده‌اند، نقش به سزایی در

1. برای اطلاع بیشتر نک: همان، 199/7، 139/5، 18/2، 37/9، 8/14.

پیدایش معاجم عربی داشته‌اند و اگر ایشان را بدویان بیابان‌گرد و بی‌فرهنگی بشمریم که نه خواندن می‌دانسته و نه توان نوشتن داشته‌اند، با اخباری که حکایت از تالیفات تخصصی ایشان دارد، تناقض دارد.» (سزگین، 17/8) از این رو، کلام عرب، در پژوهش‌ها و مطالعات لغوی قابل استناد است و بی‌شک، در فهم متن، بدان استشهاد می‌شود.

موضع شارح نسبت به فهم و استعمال متعارف الفاظ در میان اهل زمان، اگر با کاربرد واژه نزد امام(ع) مخالفت داشته باشد، دفاع از استعمال کلام معیار است یعنی کلام امام؛ به گونه‌ای که در بسیاری موارد، قول امام(ع) را بر متعارف نزد مردمان ترجیح داده‌است؛ ولی ما اکنون، تنها قصد داریم نقش فهم اهل زبان و استعمال عرب خلص، در شرح مفردات را بیان کنیم. بهترین راهنمای ما در یافتن این موارد، استشهاد به فهم و استعمال عرب در شرح الفاظی است که شارح چنین بیان می‌دارد: تقول العرب؛ و يقال؛ كما تقول؛ وإذا أَرَادَتِ العربُ أَنْ تعَبَّرَ...؛ وما يتعارفه الناس؛ والمسموع...؛ و...؛ اما برخی نمونه‌ها، در شرح نهج البلاغه ابن‌الحدید، از این قرار است:

1- در شرح عبارت حضرت در حکمت 300: «وقد سُئِلَ عن مسافة ما بين المشرق و المغرب: فقال: مسيرة يوم للشمس» شارح در دفاع از قول امام در به کارگیری لفظ «مسيرة» می‌گوید: «هكذا تقول العرب» عرب این چنین می‌گوید: «بينهما مسيرة يوم» و نمی‌گویند «مسیر يوم»، چون «مسیر» مصدر است و «المسيرة» اسم، (ابن‌ابی‌الحدید، 163/19).

2- از جمله مواردی که شارح واژه منتخب امام(ع) را بر استعمال متعارف میان مردم ترجیح داده است، سخن اوست در شرح حکمت 47: «احذروا صولة الكريم إذا جاع و اللئيم إذا شبع.» وی می‌گوید: «مقصود امام از "الجوع" و "الشَّبَع" آنچه در میان مردمان متداول است، نیست؛ بلکه منظور این است که: احذروا صولة الكريم إذا ضِيمَ و امتَهَن، و احذروا صولة اللئيم إذا أُكْرِمَ. یعنی از خشم انسان بزرگوار، آنگاه که بدو ستم شود و خوار گردد، بترسید و برحذر باشید، از دست درازی انسان فرومایه، آنگاه که گرامی داشته شود.» (همان، 141/18).

همچنین نباید از یاد برد که شارح معتزلی، در کنار منهج و روش اجتهادی که از نظر گذشت، به نقد آراء لغوی دیگر شارحان و لغویان می‌پردازد و روشی ویژه و معیارهایی علمی در پیش‌دید پژوهنده قرار می‌دهد که البته انگیزه‌های علمی و درونی او

را به این نقدها ترغیب می‌کند که به خاطر حجم زیاد آن، در این نوشتار، از آن سخنی نگفتیم. شرح لغوی ابن ابی الحدید، البته از اشکال‌ها، ایرادات و خرده‌هایی در برخی از تفاسیر و فهم لغات مبرا نیست، که سخن از این همه، مجال دیگری می‌طلبد.

نتیجه

پس از بررسی منهج و روش لغوی شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، می‌توان گفت که وی افزون بر بهره‌گیری از مناهج و روش‌های گوناگون، همچون منهج کلامی و تاریخی و ادبی و بلاغی، به تفسیر و تبیین غرائب الفاظ نهج البلاغه، عنایت ویژه مبذول داشته است؛ به گونه‌ای که شرح خود را بر بنیان شرح لغوی، استوار ساخته است. وی در شرح لغوی، روش‌مند عمل کرده و منهج خاصی را در پی گرفته است.

او در شرح مفردات، صرفاً مقلد نیست، که به آنچه در لابلای کتاب‌های لغوی و شروح پیش از خود می‌بیند بسنده کند؛ بلکه در شرح خود، دو روش را در پیش گرفته است: تقلیدی؛ و اجتهادی. وی در بعضی موارد، معنای لفظ را از معاجم لغوی نقل می‌کند، بی‌آنکه آن را به نقد کشد؛ ابن ابی الحدید، در این موارد مقلد است. ولی شارح، در بیشتر موارد به اجتهاد در شرح لغوی پرداخته است. بر همین اساس، در شرحش، به قرآن و حدیث و فهم بلاغی و مباحث کلامی و فهم عرب زبانان و شعر و امثال و مانند آن استناد ورزیده است و از آن در دریافت معانی و کشف مراد امام از واژگان نهج البلاغه، کمک گرفته است.

فهرست منابع

1. قرآن کریم؛
2. آصف فکرت، محمد، دائرة المعارف الإسلامية الکبری، ایران، 1416 هـ ق، چاپ اول؛
3. ابن ابی الحدید المعتزلی، عزالدین ابی حامد عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، دارالکتاب العربی، بغداد، 1426 هـ ق، چاپ اول؛
4. ابن خلکان، أحمد بن محمد بن ابی بکر، وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، تحقیق: إحسان عباس، دارصادر، بیروت، 1397 هـ ق؛

- 120 5. ابن كثير القرشي الدمشقي، أبو الفداء إسماعيل، *البدایة و النهایة*، دارالمعرفة، بيروت، 1422 هـ ق، چاپ ششم؛
6. البغدادي عبدالقادر بن عمر، *خزانة الأدب و لب لباب لسان العرب*، تحقيق: محمد نبيل طرفي، بإشراف اميل بديع يعقوب، دارالكتب العلمية، بيروت، 1418 هـ ق؛
7. الجزائري، نورالدين نعمة الله، *فروق اللغات في التمييز بين مفاد الكلمات*، تحقيق و شرح: د. محمد رضوان الداية، مكتب نشر الثقافة الإسلامية، طهران، 1415 هـ ق، چاپ سوم؛
8. الحسيني الخطيب، السيد عبدالزهراء، *مصادر نهج البلاغة و أسانيده*، دارالأضواء، بيروت، 1405 هـ ق، چاپ سوم؛
9. حمادي، محمدضاري، *الحديث النبوي الشريف و أثره في الدراسات اللغوية و النحوية*، مؤسسة المطبوعات العربية، بيروت، 1402 هـ ق، چاپ اول؛
10. الخضر حسين، محمد، *مجلة مجمع فؤاد الأول للغة العربية*، المطبعة الأميرية ببولاق، القاهرة، 1939، 197-210/3؛
11. خويي، حبيب الله، *منهاج البراعة*، مكتبة الاسلامية، 1358؛
12. سزگين، فؤاد، *تاريخ التراث العربي*، الطبعة الثانية، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، مطبعة إسماعيليان، 1412 هـ ق، المجلد الثامن (علم اللغة)؛
13. سيدرضي، محمد بن الحسين، *نهج البلاغة*، تحقيق: د. صبحي الصالح، مؤسسة دارالهجرة، قم، 1407 هـ ق، چاپ اول؛
14. السيوطي، جلال الدين، *الاتقان في علوم القرآن*، تحقيق: سعيد المندوب، لبنان، دار الفكر، 1416 هـ ق، چاپ اول؛
15. الشريف المرتضى، علي بن الحسين الموسوي، *أمالی المرتضى غرر الفوائد و درر القلائد*، تحقيق: محمد أبي الفضل إبراهيم، المكتبة العصرية، بيروت، 1425 هـ ق، چاپ اول؛
16. فخررازي، محمد بن عمر، *مفاتيح الغيب*، داراحياء التراث العربي، بيروت، 1420 هـ ق؛
17. الكتبي، محمد بن شاکر، *فوات الوفيات و الذيل عليها*، تحقيق: إحسان عباس، دارصادر، بيروت، بی تا؛

18. الموسوی، محسن باقر، *المدخل إلى علوم نهج البلاغة*، دار العلوم، بیروت، 1423 هـ ق، چاپ اول؛
19. یعقوب، إميل بدیع، *موسوعة علوم اللغة العربية*، دارالکتب العلمیة، بیروت، 1427 هـ ق، چاپ اول.

Bibliography

1. *The Holy Quran*;
2. Asif Fikrat, Muhammad, *Da'ira al-Ma'arif al-Islamiyya al-Kubra*, Tehran, 1416 A.H;
3. Ibn Abi al-Hadid, *Sharh Nahj al-Balagha*, Dar al-Kitab al-Arabi, Baghdad, 1426 A.H;
4. Ibn Khallikan, Ahmad, *Wafayat al-A'yan wa Anba' Abna' al-Zaman*, Dar Sadir, Beirut, 1397 A.H;
5. Ibn Kathir, Abu al-Fida', *al-Bidaya wa'l Nihaya*, Dar al-Ma'rifa, Beirut, 1422 A.H;
6. Al – Baghdadi, Abd al-Qadir, *Khizana al-Adab wa Lubb-u Lubabi- Lisan al-Arab*, Dar al-Kutub, Beirut, 1418 A.H;
7. Al-Hasani al-Khatib, Abd al-Zahra, *Masadir Nahj al-Balagha wa Asaniduh*, Dar al-Adwa, Beirut, 1405 A.H;
8. Khu'i, Habibullah, *Minhaj al-Bara'a*, al- Maktaba al-Islamiyya, 1979;
9. Sizgin, Fu'ad, *Tarikh al-Turath al-Arabi*, Esamiliyan publication, Qum, 1412 A.H;
10. Imam Ali, *Nahj al-Balagha*, Dar al-Hijra, Qum, 1407 A.H;
11. Suyuti, Jalal al-Din, *al-Itqan fi Ulum al-Quran*, Dar al-Fikr, Beirut, 1416 A.H;
12. Al-Sharif al-Murtada, Ali, *Amali al-Murtada*, al-Maktaba al-Asriyya, Beirut, 1425 A.H;
13. Fakhr Razi, Muhammad ibn Umar, *Mafatih al-Ghayb*, Dar Ihya al-Turath al-Arabi, Beirut, 1420 A.H;
14. Al-Musawi, Muhsin Baqir, *al-Madkhal ila 'Ulum Nahj al-Balagha*, Dar al-Ulum, Beirut, 1423 A.H.